

<p>پایه دوازدهم: رشته‌های: تجربی ریاضی - فیزیک درس: دوم طراح: دکتر کامران سلیمانی</p>	<p>«هُوَ الْعَلِيمُ» معاونت آموزش متوسطه وزارت آموزش و پرورش دفتر آموزش متوسطه نظری دبیرخانه راهبردی کشوری تولید شده در استان کرمانشاه</p>	<p>محتوای نوشتاری کتاب: عربی زبان قرآن (۳) سال تحصیلی: ۱۳۹۹-۱۴۰۰</p>
---	--	--

**عنوان:** محتوای نوشتاری درس دوم کتاب عربی، زبان قرآن (۳) پایه دوازدهم رشته های تجربی - ریاضی

### اهداف درس:

#### دانش آموز باید بتواند:

- ۱) با یک متن مکالمه در فضای معنوی حج آشنا شود و آن را درست قرائت و ترجمه کند.
- ۲) معنای کلمات جدید این درس را از عربی به فارسی ذکر کند.
- ۳) نقش قید حالت (الحال) را در جملات زبان عربی تشخیص دهد.
- ۴) جمله‌های دارای قید حالت (به صورت اسمی نکره) را درست معنا کند.
- ۵) جمله‌های دارای قید حالت (به صورت جمله اسمیه) را درست معنا کند.
- ۶) آموخته‌های سال‌های گذشته را در بخش قواعد و واژگان به یاد بیاورد.
- ۷) پیام متن درس را درست درک و بیان کند.

#### نکات مهم درس:

- ۱- دانش آموز بتواند حال (قید حالت) را در جملات و عبارات عربی تشخیص دهد و آن را به زبان فارسی ترجمه کند.
- ۲- تفاوت میان حال و صفت در زبان عربی و ترجمه فارسی آن‌ها. ۳- ترجمه فعل مضارع، اگر در جمله نقش حال داشته باشد را بتواند به درستی ترجمه کند. ۴- یادآوری آموخته‌های سال گذشته: الف- ترجمه فعل ماضی بصورت ماضی نقلی، بعید. ب- فعل ماضی مجهول و ترجمه آن. ج- فعل مضارع منفی و نهی و مستقبل. ۵- تشخیص اسم‌های مفرد و جمع‌های آن‌ها.



﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ٩٧

حج خانه [خدا] بر مردم بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند واجب الهی است.

## الدَّرْسُ الثَّانِي

### مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ

مکه گرامی داشته شده و مدینه منوره

**نکته:** «المُكْرَمَةُ» و «المُنَوَّرَةُ»، اسم مفعول هستند و نقش صفت برای مکه و مدینه دارند. دلیل «أل» نگرفتن «مکه»، اسم علم بودن آن است.

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التِّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحَجَّاجَ فِي الْمَطَارِ

اعضای خانواده مقابل تلویزیون نشستند، درحالی که حاجیان را در فرودگاه مشاهده می کردند.

**نکته:** جمله « وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ » جمله حالیه است. هرگاه فعل جمله حالیه، مضارع باشد و فعل قبل از جمله حالیه، ماضی باشد، فعل مضارع در جمله حالیه، به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدِيهِ فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا.

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس دید اشک هایشان پی در پی از چشمانشان می ریزد.

**نکته:** «وَالِدَيْهِ»: در اصل «وَالِدَيْنِ + ه» است؛ اسم مثنی هرگاه به صورت مضاف واقع شود، نونش حذف می‌شود. «تَسَاقَطُ»: فعل مضارع وزن «تفاعل» است و به معنی: پی‌درپی فرو می‌ریزد.

فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي لِمَ تَبْكِي وَ قَدْ كُنْتِ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي؟!  
پس عارف با تعجب از پدرش پرسید: ای پدرم چرا گریه می‌کنی در حالی که سال گذشته در حج بوده‌ای!؟

**نکته:** «مُتَعَجِّبًا»: حال است و مرجع حال، «عارف» است. «لِمَ» مخفف «لِمَاذَا» اسن به معنی: چرا؟ برای چه؟. در جمله «وَقَدْ كُنْتِ»، قد بر سر فعل ماضی «كان» آمده است و به صورت ماضی نقلی ترجمه می‌شود: بوده‌ای. جمله «وَقَدْ كُنْتِ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي»، جمله حالیه است.

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي حِينَ زُرْتُ أَنَا وَ أُمَّكَ هَاتَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ.  
پدر هنگامی که مردم را می‌بینم به حج می‌روند، خاطرات حج در مقابلم مرور می‌شود؛

فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!  
پس با خودم می‌گویم: ای کاش من یک بار دیگر بروم!

**نکته:** در جمله «يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ»، فعل مضارع بعد از «لَيْتَ» آمده است و باید به صورت مضارع التزامی ترجمه شود: ای کاش بروم.

رُفِيَّةُ: لِحِكْمِكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!  
رفیه: ولی تو عمل واجب حج در سال گذشته همراه آوردم انجام دادی (به جا آوردی).

**نکته:** «أَدَيْتَ» فعل ماضی وزن إفعال است.

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَقَّ أَبُوکُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.  
مادر: به درستی که پدرتان به دو حرم شریف و قبرستان بقیع شریف مشتاق شده است.

**نکته:** در جمله «لَقَدْ اشْتَقَّ أَبُوکُمَا»، «لَدَ» حرف تأکید است و معنای تأکیدی به جمله می‌دهد؛ افزون  
براین، «قَدْ» بر سر فعل ماضی «اشْتَقَّ» آمده است و فعل ماضی به صورت ماضی نقلی ترجمه می-  
شود. «اشْتَقَّ» مصدر وزن إفتعال است.

عارف: أ أنتِ مُشْتَاقَةٌ أَيْضاً يَا أُمَاه؟

عارف: آیا تو همچنین مشتاق شده‌ای ای مادرم! (مادر جان)

الأم: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بُنَيَّ.

مادر: بله، البته‌ای پسرکم!

الأب: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتَاقُ إِلَيْهَا.

پدر: هر مسلمانی هنگامی که این صحنه را می‌بیند و مکان‌های مقدس را به یاد می‌آورد به آن‌ها مشتاق می‌شود.

نکته: «كُلٌّ» به اسم نکره «مُسلِم» اضافه شده است و به معنی «هر» می‌باشد؛ اما اگر «كُلٌّ» به اسم ال‌دار جمع

اضافه شود به معنی «همه» است؛ مانند: كَلَّ الطُّلَّابُ: همهٔ دانش آموزان. «يَتَذَكَّرُ» فعل مضارع وزن «تفعل» است.

عارف: مَا هِيَ ذِكْرِيَاثُكُمَا عَنِ الْحَجِّ؟

عارف: خاطرات شما در مورد حج چیست؟

الأب: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَافَاتِ وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيَ

بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای حاجیان در منا و صحرای عرفات و پرتاب کردن سنگریزه‌ها و چرخیدن اطراف کعبه شریف و راه رفتن میان کوه صفا و کوه مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

نکته: «أَتَذَكَّرُ» فعل مضارع صيغة متكلم وحده وزن «تفعل» است.

الأم: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَادِعِ فِي قِمَّتِهِ.

مادر: و من کوه نور به یاد می‌آورم که پیامبر(ص) در غار حراء واقع در قلّه آن عبادت می‌کرد.

نکته: فعل مضارع «يَتَعَبَّدُ» بعد از «كَانَ» بصورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

رُقِيَّة: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ (ص) فِي غَارِ حِرَاءِ.

رقیه: من در کتاب تربیت (پرورش) دینی خواندم (خوانده‌ام) که نخستین آیات قرآن در غار حراء بر پیامبر(ص) نازل شد.

**نکته:** «أُولَى» عدد ترتیبی و مؤنث «الأول» است به معنای «نخستین» است.

هَلْ رَأَيْتَ الْغَارَ يَا أُمَاهُ؟

آیا غار را دیدی (دیده‌ای) ای مادرم (ای مادر جان)

الْأُمُّ: لَا يَا بُنَيَّتِي. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودَهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ. وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ رِجْلِي تُوَلِّمَنِي.

مادر: نه ای دخترکم! غار، بالای کوه بلندی قرار دارد، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. (در حالی که) تو می‌دانی که پایم درد می‌کند.

**نکته:** در جمله «لَا يَسْتَطِيعُ صُعودَهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ»، اسلوب حصر وجود دارد و به دو صورت ترجمه می‌شود: ۱- کسی به جز افراد توانمند، نمی‌توانند از آن (کوه) بالا روند. ۲ فقط (تنها) افراد توانمند از آن (کوه) می‌توانند بالا روند. «رجل» به معنی «پا» است و جمع آن «أرجل» است.

رُفِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرِ الَّذِي نَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ (ص) فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟

رفیه: آیا غار ثور را دیدید (دیده‌اید) که پیامبر (ص) در راه هجرتش به سوی مدینه منوره به آن پناه برد.

**نکته:** «لَجَأَ» فعل ماضی و به معنی «پناه برد» است و مترادف آن «لأذ» است.

الْأَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرِبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةِ الْمَكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه ای عزیزم! من آرزو دارم که همراه همه اعضای خانواده و همراه نزدیکان یک بار دیگر برای زیارت مکه گرامی داشته شده و مدینه منوره مشرف شوم و این جاها را زیارت کنم.

**نکته:** «أَتَمَنَّى» فعل مضارع صیغه متکلم وحده وزن «تَفَعَّلَ» است.

## المعجم

السَّعي: دويدن، تلاش	التَّلْفَاز: تلویزیون	أَلَمَ: به درد آورد(مضارع: يُؤَلِّمُ) «رَجُلِي تُوَلِّمُنِي: پايِم درد می-کند»
القِمَّة: قلَّه «جمع: القِمَم»	تَمَنَّى: آرزو داشت(مضارع: يَتَمَنَّى)	إِشْتاق: مشتاق شد(مضارع: يَشْتاقُ)
لَجَأَ إِلَى -: به ... پناه بُرد	الخِيَام: چادرها «مفرد: الخِيمة»	أُمَاهُ: ای مادرم
مَرَّ -: گذر کرد(مضارع: يَمُرُّ)	الرَّجُل: پا «جمع: الأَرْجُل»	بُنِّي: پسرکم
المَشْهَد: صحنه	رَمِي الْجَمَرَاتِ: پرتاب ریگها(در مراسم حج)	بُنِّيَتِي: دخترکم
	زَارَ -: دیدار کرد، مضارع: يَزُورُ) «رُزْتُ: دیدار کردم»	تَعَبَّدَ: عبادت کرد

عَيْنِ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْمُسْتَطِيلِ. ( اِثْنَانِ زَائِدَانِ )

<p>أ- يَكُونُ مُرْتَفِعاً. (بلند می باشد)</p> <p>ب- فِي الْعَامِ الْمَاضِي. (در سال گذشته)</p> <p>ج- اِشْتَقَ إِلَيْهِ. (به آن مشاق می شود)</p> <p>د- وَالِدَا الْأُسْرَةِ. (پدر خانواده)</p> <p>هـ- أَمَامَ التَّلْفَازِ. (مقابل تلویزیون)</p> <p>و- الْحُجَّاجِ فِي الْمَطَارِ. (حاجی ها در فرودگاه)</p> <p>ز- لِأَنَّ رِجْلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا. (زیرا پای مادر درد می کرد)</p>	<p>۱- لِمَاذَا لَمْ تَتَّعَدِ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْيَةَ جَبَلَ النَّوْرِ؟ (ز)</p> <p>چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفتند؟</p> <p>۲- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ (و)</p> <p>اعضای خانواده چه چیزی را مشاهده می کردند؟</p> <p>۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ (ه)</p> <p>اعضای خانواده کجا نشستند؟</p> <p>۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النَّوْرِ؟ (ا)</p> <p>کوه نور چگونه می باشد؟</p> <p>۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ (د)</p> <p>چه کسی گریه می کرد؟</p>
---	---

## اعلموا:

### الحال

حال (قید حالت در زبان فارسی) حالات و ویژگی‌های خاصی دارد:

حال به دو صورت در جمله واقع می‌شود:

۱- حال مفرد

۲- جمله حالیه؛

۲-۱: جمله حالیه به دو صورت واقع می‌شود:

۲-۱-۱: جمله اسمیه: از نشانه‌های جمله حالیه به صورت اسمیه، این است که «واو حالیه» در وسط جمله می‌آید و بعد این «و» ضمیری واقع می‌شود که بعد از آن ضمیر، «اسم» یا «فعلی واقع می‌شود که نقش خبر دارد و «ضمیر» نقش مبتدا دارد.

۲-۱-۲: جمله فعلیه: هر گاه فعل مضارعی بعد اسم دارای ال بیاید، به شرط اینکه آن اسم ال دار در جمله، نقش مبتدا نداشته باشد، فعل مضارع نقش جمله حالیه دارد؛ مانند:

رَأَيْنَا النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ جَمِيعًا: مردم را دیدیم که همگی به دین خداوند وارد می‌شدند.

جَاءَ الْأَنْبِيَاءُ يُبَشِّرُونَ النَّاسَ: پیامبران آمدند، در حالی که مردم را بشارت می‌دادند.

رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ: کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد.

۳- حال اگر مفرد باشد باید نکره و منصوب و مشتق (ریشه فعلی داشته باشد) باشد؛ مانند: جاءَ الطِّفْلُ ضاحِكًا

بنابراین حال باید دارای این ویژگی‌ها باشد:

۱- نکره باشد؛ یعنی اینکه حال نباید معرفه واقع شود؛ بنابراین کلماتی مانند: الضَّاحِكُ، المُسْرِعُ و ... نمی‌توانند حال واقع شوند؛ زیرا معرفه (دارای ال) هستند.

۲- منصوب باید باشد؛ یعنی اینکه مرفوع و مجرور نمی‌تواند حال واقع شوند؛ مانند: مسرور؛ خاشعین، ضاحکین و ...

۳- حال باید با مرجع خود از نظر جنس و تعداد مطابقت داشته باشد؛<sup>۱</sup> مانند:

وَصَلَ الْمُسَافِرُ سَالِمًا

<sup>۱</sup> تشخیص مرجع حال و مطابقت حال با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).



وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ سَالِمَيْنِ.

وَصَلَ الْمُسَافِرُونَ سَالِمِينَ.

وَصَلَتِ الْمُسَافِرَةُ سَالِمَةً.

وَصَلَتِ الْمُسَافِرَتَانِ سَالِمَتَيْنِ.

وَصَلَّتِ الْمُسَافِرَاتُ سَالِمَاتٍ.

**توجه:** برای جمع‌های غیر عاقل (غیر انسان) باید حال را به صورت مفرد مؤنث آورده شود؛ مانند: لا تَقْطَع الشَّجَرَاتِ فِي الْحَدِيقَةِ مُثْمَرَةً.

۴- معنای وصفی داشته باشد؛ یعنی کلماتی مانند: **مَسْرُور** (خوشحال)، **قَلِق** (نگران)، **جَمِيل** (زیبا)،

**عَطْشَان** (تشنه)، **رَاغِب** (مشتاق)، **مُحْسِن** (نیکوکار)، **مُطَهَّر** (پاک) و ... چون معنای وصفی دارند می‌توانند حال

باشند؛ اما کلماتی مانند: «**اجتهاد** (تلاش کردن) **صُعُوبَة** (سخت بودن)، **تَعَائِش** (همزیستی کرد) و ... که معنای

مصدری دارند یا کلماتی مانند: «**سَبِيل** (راه)، **شَمْس** (خورشید)، **غَايَة** (هدف)، **قافله** (کاروان)، **أَسْبُوع** (هفته) و ... که

معنای وصفی ندارند، نمی‌توانند حال باشند. (برگرفته از کتاب جامع عربی خیلی سبز)

در زبان عربی بسیاری اوقات، حال در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مُتَسِيمًا.

اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابِقَةِ مُبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مُبْتَسِمَتَيْنِ.

سَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا.

فن ترجمه حال:

برای ترجمه حال (اگر به صورت مفرد باشد یعنی جمله اسمیه نباشد) از قیدهای حالت فارسی کمک گرفته می‌شود؛ مانند:

جَاءَ الطِّفْلُ مُسْرِعًا: کودک شتابان آمد.

خَرَجَ الرَّجُلُ ضَاحِكًا: مرد، خندان خارج شد.

اگر حال، به صورت جمله حالیه بیاید برای ترجمه آن از «در حالی که» استفاده می‌شود و کلمه «واو» نباید به صورت «و» ترجمه شود، بلکه به جای «و» از کلمه «در حالی که» کمک گرفته می‌شود؛ مانند:

رَأَيْتُ الرَّجُلَ وَ هُوَ يَرْجِعُ مِنَ السُّوقِ: مرد را دیدم در حالی که از بازار بر می‌گشت.

أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ: قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دودرخت نشسته است.

توجه: اگر فعل جمله حالیه، مضارع باشد و فعل قبل از جمله حالیه، به صورت ماضی باشد، فعل مضارع را به صورت ماضی استمرای ترجمه می‌کنیم؛ مانند:

رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ: کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد.

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التِّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحَجَّاجَ فِي الْمَطَارِ: اعضای خانواده مقابل تلویزیون نشستند، درحالی که حاجیان را در فرودگاه مشاهده می‌کردند.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ الْحَالِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ. (حال را در جمله‌های زیر مشخص کن)

۱. وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَ رَكِبَا الطَّائِرَةَ.

۲. تَجَنَّهْتُ الطَّالِبَةَ فِي أَدَاءِ واجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَ تُسَاعِدُ أُمَّهَا.

۳. يُشَجِّعُ الْمُتَقَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.

۴. الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَنِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲): تَرَجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ ثُمَّ عَيْنِ الْحَالِ: (آیات را ترجمه کن، سپس حال را مشخص کن)

۱. ﴿ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا

انسان ضعیف آفریده شد.

\* «خَلِقَ» فعل ماضی مجهول است و کلمه «الإنسان» نقش نائب فاعل دارد.

۲. ﴿ وَ لَا تَهْنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

و سست نشوید و غمگین نباشید حال آنکه شما برترید.

۳. ﴿ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ

مردم، امت واحدی بودند، پس خداوند پیامبران را بشارت‌دهنده فرستاد.

۴. ﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

ای جان آرام‌یافته، به سوی پروردگارت بازگرد که تو خوشنود و او از تو خوشنود است.

۵. ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾  
 ولیّ شما فقط خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، آنان که (کسانی که) نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی که در رکوع‌اند.

**نکته:** «إنما» ادات حصر و به معنی «تنها، فقط» ترجمه می‌شود.

## النَّامِرِينَ

(۱) أ- عَيْنُ نَوْعِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٍ وَ اسْمٌ مَفْعُولٍ وَ اسْمٌ مَكَانٍ وَ اسْمٌ مُبَالَغَةٍ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

«السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ» مُزَارِعٌ. هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مَازَنْدَرَانَ. إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ. فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْطَلَةٌ.

آقای مسلمی یک کشاورز است. او در روستایی «بطرود» در استان مازندران سکونت می‌کند. قطعاً او مردی راستگو و بسیار بُردبار و مورد احترام است. در روزی از روزها، گروهی از مسافران جلوی درب مسجد روستا ایستادند، پس رفت و از آن‌ها درباره علت ایستادنشان پرسید، پس گفتند: قطعاً ماشین ما خراب شده است.

**نکته:** در متن بالا، «مُزَارِعٌ، صَادِقٌ، الْمُسَافِرِينَ» اسم فاعل هستند. «وَاقِفِينَ» نقش حال مفرد دارد. کلمات «مُحْتَرَمٌ، مُعْطَلَةٌ»، اسم مفعول هستند. «صَبَّارٌ» اسم مبالغه محسوب می‌شود.

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ؛ لِكَي يَصْلِحَ سَيَّارَتَهُمْ. وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّارَةِ وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.

پس آقای مسلمی با دوستش که تعمیرکار خودروها است تماس گرفت تا خودرویشان را تعمیر کند. و دوستش آمد و خودرویشان با تراکتور کشاند و آن را به تعمیرگاه خودروها بُرد.

**نکته:** «مُصَلِّحٌ» اسم فاعل است. «لِكَي يَصْلِحَ» مضارع منصوب به حروف ناصبه (لِكَي) است. «جَرَّارَةٌ، سَيَّارَةٌ» اسم مبالغه محسوب می‌شوند؛ زیرا بر وزن فعالة و دلالت بر اسم ابزار و وسیله انجام دادن دارد. «مَوْقِفٌ» اسم مکان است؛ زیرا بر وزن مَفْعِلٌ است. «تَصْلِيحٌ» مصدر وزن تفعیل است.

ب- ما مِهْنَةُ صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِيٍّ؟ هُوَ مُزَارِعٌ

ج- كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ تَسْعَ

د- أَيْنَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِي؟ هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ يَطْرُودُ بِمُحَافَظَةِ مازندران

ه- أَكْتُبُ مُفْرَدًا هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

سَادَةٌ: سَيِّدٌ	قَرْيَةٌ: قَرْيَةٌ	رِجَالٌ: رِجَالٌ	أَيَّامٌ: يَوْمٌ
سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ	مُصَلِّحُونَ: مُصَلِّحٌ	أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ	مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ
جَرَارَاتٌ: جَرَارَةٌ	جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ		

٢) عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. (كَلِمَةٌ بِيْكَانَهُ دَرُ هَر مَجْمُوعَةٍ رَا بَا بَيَانِ دَلِيلِ مَشَخَّصِ كُن)

١- الْأَصْدِقَاءُ (دُوسْتَان)	الأحِبَّاءُ (دُوسْتَان)	الأقْرَبَاءُ (خُوِشَاوَنْدَان)	الأرْبِعَاءُ (چَهَارْشَنَبِه) ✓
٢- الطَّيْنُ (كَل)	المِلْفُ ✓ (پَرُودَنَه)	الثَّرَابُ (خَاك)	الحَجَرُ (سَنَگ)
٣- الأَعْيُنُ (چَشْمِهَا)	الأَكْتَاْفُ (شَانَهَا)	الفَأْسُ (تَبْر) ✓	الْأَسْنَانُ (دَنْدَانِهَا)
٤- الغُرَابُ (كَلَاغ)	الغُصْفُورُ (گَنْجَشَك)	الحَمَامَةُ (كَبُوتَر)	المَائِدَةُ (سَفْرَه) ✓
٥- العِظْمُ (اِسْتِخْوَان)	اللَّحْمُ (گُوشْت)	العَامُ (سَال) ✓	الدَّمُ (خُون)
٦- الخِيَامُ (چَادِرْهَا) ✓	أَمْسٌ (دِيروز)	غَدًا (فَرْدَا)	اليَوْمُ (اَمْرُوز)

٣- أَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. (نَقْشِ كَلِمَاتِي كِه زِيْرَ أَنْ هَا خَطَّ كَشِيْدَه رَا مَشَخَّصِ كُن)

١. ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ حَسَنَةً: مَفْعُولُ الْآخِرَةِ: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ

جَر

٢. ﴿... جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ الحَقُّ: فَاعِلٌ البَاطِلُ: فَاعِلٌ

٣. ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾ الصَّبْرُ: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَر

٤. ﴿... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ الله: مُضَافٌ إِلَيْهِ

٥. ﴿... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ.﴾ كُلُّ: مُبْتَدَأٌ ذَائِقَةُ: خَبْرٌ

٤) اَكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ. (كلمه مناسبی برای توضیحات زیر از کلمات متن درس و تمارین بنویس)

١. ابْنِي الصَّغِيرُ.

پسر کوچکم: بَنِي

٢. بِنْتِي الصَّغِيرَةُ:

دختر کوچکم: بِنَيْتِي

٣. أَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسُهُ:

بالای کوه و سر آن: القِمَّة

٤. مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ.

محل توقف خودروها و اتوبوس‌ها: المَوْقِف

٥. سَيَّارَةٌ نَسْتُخْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَزْرَعَةِ.

خودرویی که از آن برای کار در مزرعه استفاده می‌کنیم: الجرَّارة (تراکتور)

٦. صِفَةُ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةِ إِلَى التَّصْلِيحِ.

صفتی برای دستگاهی یا ابزار یا وسیله‌ای که نیاز به تعمیر دارد: المَعْطَّلَة (خراب)

٥) لِلتَّرْجُمَةِ.

١- كَتَبَ: نوشت لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَكَ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ لَا يَكْتُبُ عَلَى الشَّجَرِ: نباید روی درخت بنویسد.	قَدْ كَتَبَ التَّمْرِينَ: تمرین نوشته شده است. لَمْ تَكْتُبِي شَيْئاً: چیزی را ننوشتی (ننوشته‌ای).
٢- تَكَاتَبَ: نامه‌نگاری کرد. الصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست نامه‌نگاری کردند. تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: هم‌کلاسی‌ها نامه‌نگاری کردند.	رَجَاءً، تَكَاتَبَا: لطفاً، نامه‌نگاری کنید. أَنْتُمَا تَكَاتَبْتُمَا: شما نامه‌نگاری کردید.
٣- مَنَعَ: باز داشت، منع کرد. مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی بازداشته شدم.	لَا تَمْنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن شاهدنا مانعاً بالطريق: مانعی را در راه دیدیم

	<p>إِمْنَعُوا حَمَلَ الْجَوَالِ: برداشتن تلفن همراه را منع کنید.</p>
<p>لا تَمْتَنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید. لَيْتَنَّا امْتَنَعْنَا عَنْهُ: کاش از او خودداری کرده بودیم (خودداری می کردیم).</p>	<p>۴- اِمْتَنَعْ: خودداری کرد كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود لَنْ نَمْتَنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد</p>
<p>أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می- کنید؟ الْمَعْمَلُ مُعْطَلُ الْيَوْمِ: کارگاه امروز تعطیل شده است.</p>	<p>۵- عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید. الْعُمَّالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کار هستند.</p>
<p>إِلَهِي لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدایا با عدالتت با ما رفتار نکن.</p>	<p>۶- عَامَلَ: رفتار کرد إِلَهِي عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن. كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: با ما به خوبی رفتار می- کردند.</p>
<p>قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ: گاهی استاد دانش آموزان قدیمی اش را یاد می کند</p>	<p>۷- ذَكَرَ: یاد کرد. قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن پروردگارش را یاد کرده است ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی و خیر یاد شدی.</p>
<p>سَيَذْكُرُنَا الْمُدْرِسُ: معلم، ما را یاد خواهد کرد.</p>	<p>۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدر بزرگم و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: ای هم کلاسی ام تو را به یاد نمی آورم.</p>

۱- تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ: (متن زیر را ترجمه کن، سپس نقش کلماتی که زیر آن‌ها خط است را مشخص کن)

سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطَلِقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَ تُطَلِقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلُغُهَا حَيَّةً.

ماهی تیرانداز از عجیب‌ترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را به صورت پی‌درپی با قدرتی که شبیه رهاکردن تیر است از دهانش به هوا پرتاب می‌کند و این تیر آبی را به سمت حشرات بالای آب پرتاب می‌کند و هنگامی که حشره روی سطح آب می‌افتد آن را به صورت زنده می‌بلعد.

نکته: «أَعْجَبَ» اسم تفضیل که به صورت مضاف واقع شده است و به شکل صفت عالی ترجمه می‌شود. «الْأَسْمَاكِ» جمع مکسر «السَّمَكِ» است.

هُوَ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مُعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ وَ لَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَغْبَةٌ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ الْحَيَّةَ.

علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی، شیفته این ماهی هستند ولی غذادادن به آن برایشان دشوار است؛ زیرا آن (ماهی) دوست دارد شکارهای زنده را بخورد.

نکته: «هُوَ» جمع مکسر «هاو» است و چون بر وزن فاعل است، اسم فاعل به شمار می‌آید. «مُعْجَبُونَ»، اسم مفعول است. «الْفَرَائِسَ»، جمع مکسر «الفَرِيْسَة» است.

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلُغُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطْرِ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ.

ماهی تیلاپیا از شگفت‌انگیزترین ماهیها است که از بچه‌های خود دفاع می‌کند در حالی که با آن‌ها حرکت می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند و این ماهی به هنگام خطر بچه‌هایش را می‌بلعد، سپس بعد از برطرف شدن آن (خطر) آن‌ه را بیرون می‌آورد.

نکته: «أَعْجَبَ» اسم تفضیل است؛ زیرا بر وزن «أَفْعَلَ» است که در اینجا به صورت مضاف به کار رفته است. «تُدَافِعُ»، فعل مضارع وزن مفاعلة است. «صِغَارًا»، جمع مکسر «صَغِيرًا» است.

الخلّ الإعرابي:

مُتتَالِيَةً: حال الهَوَاءِ: مجرور بحرف جر الحَشْرَةُ: فاعل حَيَّةٌ: حال هَوَاءٌ: مبتدا مُعْجَبُونَ: خبر  
الْفَرَائِسَ: مفعول ٢ الحَيَّةُ: صفت صِغَارٍ: مجرور بحرف جر وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: جمله حالیه  
صِغَارٍ: مفعول

التَّمْرِينِ السَّابِعُ: عَيْنِ «الحال» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ: (حال را در عبارتهای زیر مشخص کن)

١- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ انْتَصَرَ عَلَى غَضَبِهِ سَهْلًا.

قوی‌ترین مردم کسی است که به آسانی بر خشمش پیروز شود.

نکته: «أقوى» اسم تفضیل است و نقش مبتدا دارد. «مَنْ انْتَصَرَ» نقش خبر دارد.

٢- مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينَ، مَاتَ خَاسِرًا لَا وَجْهَ لَهُ.

هرکس با دورویی زندگی کند، زیانکار از دنیا خواهد رفت، در حالی که هیچ آبروی برای او نیست.

نکته: «مَنْ» ادات شرط است. «لا» در «لَا وَجْهَ»، لای نفی جنس است.

٣- عِنْدَ وَقْعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.

هنگام وقوع سختی‌ها، دشمنی سریع از بین می‌رود.

٤- مَنْ أذْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ، دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.

هرکس گناه کند در حالی که او خندان است وارد آتش جهنم می‌شود در حالی که او گریان است.

٥- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.

نیکوکار، زنده در دنیا باقی می‌ماند اگرچه به منزل‌های مردگان منتقل شود.

نکته: «المُحْسِنُ»، اسم فاعل است. «نُقِلَ»، فعل ماضی مجهول به شمار می‌رود.

٦- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.

هرگاه خواهستی که در کارت موفق شوی پس به تنهایی به آن بپرداز و بر مردم توکل نکن.

نکته: «فُمْ»، فعل أمر است. «تَتَوَكَّلْ»، فعل مضارع وزن تفاعل است.



التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: ضَعْ خَطًّا تَحْتَ الْمُفْرَدِ وَ جَمَعِهِ: (زِيرٌ مُفْرَدٌ وَ جَمْعُهُ خَطِيٌّ قَرَارٌ بَدَه)

- سَمَكَةٌ، سَمَكَاتٌ
- ذَكَرِيٌّ، ذَكَرِيَّاتٌ
- فَرَيْسَةٌ، فَرَيْسَاتٌ
- قُرْبَانٌ، قُرْبَانِينَ
- خَطِيئَةٌ، أَخْطَأُ : جَمْعُ «خَطِيئَةٌ»: خَطِيئَاتٌ
- طَعَامٌ، مَطَاعِمٌ
- دَعْوَةٌ، دَعَوَاتٌ
- كِتَابَةٌ، كِتَابَاتٌ
- شُعْبٌ، شُعَبٌ : جَمْعُ «شُعْبٌ» شُعُوبٌ
- عَظْمٌ، أَعْظَمٌ : جَمْعُ «عَظْمٌ»: عِظَامٌ
- تِمْتَالٌ، أَمْثَلَةٌ : جَمْعُ «تِمْتَالٌ»: تِمَاتِيلٌ
- سِنٌَّّ، سِنَوَاتٌ : جَمْعُ «سِنٌَّ»: أَسْنَانٌ
- عَصْرٌ، عَصُورٌ
- صَنَمٌ، أَصْنَامٌ
- حَاجٌّ، حُجَّاجٌ
- دَمْعٌ، دُمُوعٌ
- وَجْهٌ، وُجُوهُ
- بِنْتُ، أَبْنَاتٌ : جَمْعُ «بِنْتُ»: بَنَاتٌ
- إِلَهٌ، آلِهَةٌ
- آيَةٌ، آيَاتٌ